بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 26 اذر 1396.

خب عرض کنم خدمت شما به روایت عنبسه بن مصعب رسیدیم

قال سألت ابا عبد الله السلام عن المنی یصیب الثوب فلا یدری أین مکانه قال یغسله کلّه و ان علم مکانه فلیغسله

در مورد عنبسه بن مصعب در این سند خب اشخاصی که واقع شده اند همه اش را قبلا بحث کردیم احمد بن محمد بن حسن بن ولید از پدرش از حسین بن حسن بن ابان خب اینها بحثهایش گذشت. فقط آن کسی که در این سند بحث نشده است خود عنبسه بن مصعب است. عنبسه بن مصعب توثیق صریح ندارد. تنها عبارتی که در مورد عنبسه بن مصعب وارد شده است عبارتی است که در رجال کشی است که قال حمدویه ناووسیٌّ واقفیٌّ علی ابی عبد الله علیه السالم و انما سمی الناووسیه برئیس.... فلان بن فلان که آن چیز خاصی ندارد. بعد یک عبارت دیگر دارد

عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ عَنْبَسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَشْكُو إِلَى اللَّهِ وَحْدَتِي وَ تَقَلْقُلِي بَيْنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ حَتَّى تَقْدَمُوا وَ أَرَاكُمْ وَ اسرّ بِكُمْ فَلَيْتَ هَذِهِ الطَّاغِيَةَ أَذِنَ لِي فَأَتَّخِذَ قَصْراً فَسَكَنْتُهُ وَ أَسْكَنْتُكُمْ مَعِيَ وَ أَضْمَنَ لَهُ أَنْ لَا يَجِي‌ءَ مِنْ نَاحِيَتِنَا مَكْرُوهٌ أَبَداً

خب این بحث عنبثه بن مصعب خب آقای خویی می فرمایند که

سؤآل

پاسخ: یک نوع مدح در مورد ایشان هست که امام علیه السلام مایل بودند که ایشان و امثال ایشان همراهشان باشند و با دیدار اینها شادمان شوند. اسرّ بکم.

بعضی ها گفته اند ممدوح هست به اعتبار این روایت آقای خویی جواب می دهند اولا این روایت از خود عنبسه بن مصعب وارد شده است بنابراین استدلال به این دوری است و ثانیا خب فوقش این است که زمان امام صادق علیه السلام امام صادق به آن علاقه داشته است چون آن موقع آدم خوبی بوده است و شیعه بوده است آن نکته ای که در رجال کشی است این است که بعد از امام صادق علیه السلام امام صادق را آخرین امام دانسته است و به امامت امام کاظم علیه السلام اعتقاد نداشته است. بنابراین از این چیزی در نمی آید. البته نکته اول را در بعضی از این استدلالات در کتاب های رجالی به این شکل ها استدلال شده است در پاسخ این بحث دوری بودن این جوری گفته اند که ما اگر حالا با تعبیر منّی، اگر می خواهیم به این روایت به عنوان یک حجت تعبدیه خاص تمسک کنیم از باب اینکه کأنه خبر حسن هست یا خبر صحیح هست خب نمی شود تمسک کرد. ولی چون ما در باب رجال قائل به حجّیّت مظنّه هستیم و قول خود شخص هم می تواند ظن آور باشد. بنابراین مانعی ندارد این استدلال. البته مرحوم امام در جایی می گویند مدحی که خود راوی از خودش مدح کند این مظنه دروغ گفتن است و آن طرفی مشی می کنند. می گویند که کسی که درباره خودش مدحی نقل کند این

این استدلال مرحوم امام دو نکته دارد. آن این است که اگر کسی بر امام وارد شود و امام از او مدح کند نباید این را نقل کند؟ خب طبیعی است که نقل کند.

سؤال:

پاسخ: کلام امام را بخواهد در مورد خودش نقل کند. حالا مردم می خواهد به او اعتماد کنند فرض کنید اشخاصی که اجازه اجتهاد می گیرند و اجازه روایت می گیرند اینها را به اشخاص نشان مید هند این نشانه چیز خاصی است؟ نیست که. این جور نیست که غیر طبیعی باشد. این که بخواهیم بگوییم این خودش اماره مذمت است این جور نیست. به خصوص در جایی که مدح شخصی نیست و عمومی است. مثل این تعبیر. و مدح خاص هم نیست. می گوید من از دیدار شما خوشحال می شوم. وقتی شما می آیید از تنهای در می آیم. یک ویژگی خاصی که نیست یعنی من نسبت به شما شیعه ها علاقه مند هستم و با دیدار شما از تنهایی که به دلیل شرایطی که منصور برای من فراهم کرده است در می آیم. یک نکته ای بگویم این روایت علی القاعده باید در دورانی باشد که امام علیه السلام در حیره شبه تبعیدی بوده اند. حیره یک پایتخت موقت بنی العباس قبل از تأسیس بغداد بوده است. هاشمیه و البته منطقه نزدیک حیره یک قصری ساخته بودند به نام هاشمیه یک منطقه ای به نام هاشمیه که امام علیه السلام را آورده بودند در حیره برای اینکه تحت نظر باشد. امام علیه السلام تحت نظر بوده است و این در حیره باید آن دوره باشد. هذه الطاقیه هم اشاره به منصور عباسی باشد که حضرت را اذیت می کرده است. در همین دوره حیره هم حیره نزدیک کوفه است و امام علیه السلام قبر حضرت امیر صلوات الله علیه را در همین زمانی که در حیره بودند به بعضی از راویان و خواص مثل صفوان جمال و اینها نشان داده اند. ولی عمده اش این است که همان نکته ای که مرحوم خویی اشاره می فرمایند آن این است که این روایت فوقش دال بر این است که در زمان امام صادق علیه السلام، امام علاقه مند بودند به خاطر شیعه بودنش و امثال اینها. این منافاتی با این ندارد بعدا منحرف شده باشد چیزی از آن در نمی آید با عبارت کشی که از حمدویه نقل می کند که ناووسیٌّ واقفیٌّ علی ابی عبد الله علیه السلام. کلمه واقفیٌّ شاید درست تر واقفٌ باشد. اصل واقف یا واقفی مطلقش انصراف دارد به کسی که امام کاظم علیه السلام را امام آخر بداند ولی با قید واقف علی ابی عبد الله علیه السلام آن یک معنای خاصی پیدا می کند. ولی واقفیّ بر امام چیز یک مقدار یک جوری است. دیگر با علی متعدی شود خالی از بعد نیست. حتی واقفی علی موسی بن جعفر نمی دانم این تعبیر به کار می رود. واقف علی موسی بن جعفر طبیعی است ولی کسی که واقف بر موسی بن جعفر هست واقفی تعبیر می کردند. ولی اما علی أیّ تقدیر آن خیلی مهم نیست این بحث لفظی اش.

خب حالا عمده این است که وثاقت این را از کجا اثبات کنیم. از عنبسه بن مصعب. مرحوم آقای خویی می فمراید که چون در اسناد کامل الزیارات واقع شده است این وقوع در اسناد کامل الزیارات دلیل بر وثاقت مروی عنه است. در مورد اسناد کامل الزیارات مبانی مختلفی هست. یکی اینکه همه افرادی که در اسناد کامل الزیارات هستند توثیق می شوند. اینکه مبنای قدیم اقای خویی بوده است. یکی اینکه خصوص رجال بر مشایخ مستقیم مؤلف توثیق می شود. این هم یک مبنا. یک مبنای دیگر اینکه کسانی که صاحب کتاب باشند از کتاب او اخذ شده باشد در کامل الزیارات توثیق می شود. یک سری مبانی تلفیقی هم هست. هم مشایخ هم صاحبان منابع و امثال اینها. حالا به بحثش نمی خواهم بپردازم به نظر ما از عبارت کامل الزیارات هیچ چیزی استفاده نمی شود. نه توثیق مشایخ نه توثیق منابع نه توثیق کل من وقع فی الاسناد کامل الزیارات و امثال اینها. خب بنابراین از این راه نمی شود توثیق کرد.

سؤال:

پاسخ: عرض کردم که در مورد ایشان که مطرح می فرمایند که شخصی اگر توثیقی در موردش باشد این نشانه ذمش است و اینها نیست. به خصوص در جایی که توثیقش عبارت های خاصی باشد. این جور توثیقات هیچ چیز ندارد دیگر.

خب بنابراین خب از این راه نمی شود. راه های دیگری وجود دارد برای توثیقش عمدتا یکی اینکه بگوییم افراد زیادی از عنبسه بن مصعب نقل کرده اند. از باب اکثار روایت و امثال اینها. بعید نیست از این راه ما بتوانیم توثیق کنیم حالا آقای خوی 51 مورد ذکر میکنند. در غیر کتب اربعه هم روایت های عنبسه بن مصعب زیاد است. مجموعا حالا من لیست کامل روایات عنبسه بن مصعب را با حذف تکراریات ندارم دقیقا بگویم چند تا است. ولی بسیاری از بزرگان از او نقل می کنند که بعضی هایشان از اصحاب اجماع هستند مثل ابان بن عثمان و ابن مسکان، ابن محبوب، جمیل، عبد الله بن بکیر و امثال اینها. ابن ابی عمیر، صفّار، اینها همه از اصحاب اجماع هستند این مجموعه اش شاید، ابن محبوب، مجموعا برای اثبات وثاقتش کافی باشد. این یک بیان.

بیان دوم روایت ابن ابی عمیر و صفوان هست. ابن ابی عمیر و صفوان از او نقل می کنند. ابن ابی عمیر از عنبسه بن مصعب در فقیه جلد 3 صفحه 420 حدیث 4463. صفوان دو جا نقل دارد. یکی کافی جلد 6 صفحه 143 حدیث 9. یادم رفت نگاه کنم طریق به صفوان چگونه است در این دو تا روایت. محمد بن ابی عمیر که در فقیه هست مستقیم هست ولی طریق به صفوان در کافی الآن یادم رفت که خب طریقش مشکلی

چون توثیقی که از طریق روایت های ابن ابی عمیر و صفوان هست باید ثابت شود که روایت ابن ابی عمیر و صفوان هست. در نتیجه طریق به صفوان باید ثابت شود. یک مورد دیگر هم در کشی هست صفحه 291 حدیث 515 ولی در سندش احمد بن علی قمی سلولی است که وثاقتش ثابت نشده است. علی أیّ تقدیر صفوان و ابن ابی عمیر از عنبسه بن مصعب روایت می کند بنابراین این مبنایی که مشایخ صفوان و ابن ابی عمیر ثقات باشند اینها توثیق می شوند.

سؤال

پاسخ: آنها بحث اکثارش است. اینها اصلا بنایشان این است که لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه. حاج آقا یک موقعی تعبیر می کردند که آن چیزی که از فحص در کتب رجال و احادیث به دست می آید این است که اصحاب ما سه گروه بودند یک گروه کسانی بودند که احیانا از ضعفا روایت می کردند ولی اکثار نداشتند که اکثریت این گروه هستند. دو تا گروه غیر اکثریت وجود داشته است یک گروه اینکه اصلا از ضعفا روایت نمی کردند که ابن ابی عمیر و صفوان وبزنطی و اینها از این گروه هستند. یک گروه کسانی که تقیدی به نقل از صحیح نداشته اند که در موردشان یروی عن الضعفا تعبیر می شده است. مثل برقی پدر و برقی پسر و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: نه حالا خودشان می تواند نحوه چیز کردن تقیداتی که هست امثال اینها عبارت هایی که مثلا فلان کس گفته باشد که روایت نمی کنم چون ضعیف است از این جور چیزهایی که می تواند بازگشت به شهادت مستقیم اینها کند.

سؤال:

پاسخ: نه کلیّتش را دیدم ولی دیگر تک تک موارد را ندیدم. وی هم رفته حجم مواردش زیاد است علی القاعده روایت های الزامی و اینها هم دارد. اگر حالا آدم ریزتر شود جزئی تر باشد ببیند چقدر روایت الزامی دارد چقدر روایت غیر الزامی دارد چقدر فقهی و کلامی است و اینها بحث دقیق تر می شود. فرصت نکردم به طور کامل مواردش را لیست کنم و فهرست کنم تعدادش و امثال اینها. عمده اش حالا راه های دیگر برای توثیقش وجود داشت که این راه خیلی وابسته نبود آن را دنبال نکردم. خب یکی دیگر هم این است بحث جعفر بن بشیر است. در مورد جعفر بن بشیر هم یک مبنا هست که مشایخ جعفر بن بشیر ثقات هستند که ما قبول داریم. جعفر بن بشیر هم از عنبسه بن مصعب روایت می کند. کافی جلد 2 صفحه 646 رقم 2. یک عبارتی دارد روی عن الثقات و روی عنه همه اینها بحث رجالی مفصل دارد. ابن ابی عمیر و صفوان بحث رجالی مفصل دارد هم جعفر بن بشیر.

سؤال:

پاسخ: حالا آنها وجه حجیتش چیست و امثال اینها بحث های مبسوطی دارد. ما علی المبنا اینجا بحث می کنم.

اینجا یک مشکلی در هر دو این دو راه اخیر که روایت ابن ابی عمیر و صفوان و روایت جعفر بن بشیر باشد یک مشکلی وجود دارد. آن این است که آن جوری که حاج آقا در مورد بحث ابن ابی عمیر و صفوان مفصل بحث کرده اند اینکه لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه مراد از ثقه امامی صدوق ضابط است. صحت مذهب هم در این ثقه خوابیده است. حاج آقا مفصل این را توضیح می دهند. ثقه علی وجه الاطلاق وقتی تعبیر شود از آن صحت مذهب استفاده می شود هم در عبارتی که در مورد ابن ابی عمیر و صفوان هست در خود آن عبارت قرینه داخلی وجود دارد که مراد از ثقه امامی ضابط و صدوق و ضابط و اینها هست. صحت مذهب هم در وثاقت خوابیده است. هم از جهت مذهب باید ثقه باشد هم از جهت نقل حدیث. در مورد جعفر بن بشیر هم عبارتی هست که روی عن الثقات و رووا عنه که از آن استفاده می شود که مطلق ثقه است و ثقه مطلق در کلمات رجالیون یعنی امامی صدوق ضابط. در مورد عنبسه بن مصعب گفته است ناووسیٌ. این چطوری با این جور در می آید؟ حمدویه آن را ناوسسی ذکر می کند. پاسخ مطلب این است که ناووسی بودنش ثابت نیست. حالا حمدویه گفته است از آن طرف از عبارت های ابن ابی عمیر و صفوان وجعفر بن بشیر استفاده می شود که، ابن ابی عمیر و صفوان و جعفر بن بشیر همه اینها که روایت می کند از روایتش استفاده می شود که عنبسه بن مصعب ناووسی نیست. ممکن است یک زمانی ناووسی شده بوده است و بعد توبه کرده است و یک دوره کوتاهی، خیلی ها بوده اند که یک دوره ای منحرف می شدند و بعد توبه می کردند. فرض کنید کسانی که به امامت عبدالله افطح قائل بودند اکثرشان دست برداشتند. یک عده ای به اعتبار اینکه عبد الله افطح پسر بزرگ است همان ابتدا به امامتش قائل شدند جمعیت زیادی بعد از اینکه وارد شدند بر عبد الله بیسوادی اش را متوجه شدند دست کشیدند و یک عده ای بعد از مرگش از او دست کشیدند اکثریت کسانی که دور و بر عبد الله افطح بودند بعد از مرگ عبد الله افطح از قول به امامتش توبه کردند و عده خیلی کمی باقی ماندند. در مورد ناووسی بودن هم ممکن است همین جور باشد. یک مدتی یک شبهه ای برایش ایجاد شده باشد و بعد از آن عدول کرده باشد و برگشته باشد. علی أیّ تقدیر اینکه ما عبارت حمدویه اگر هم ظاهرش این باشد که در ناووسی بودن خودش باقی مانده است با توجه به روایت صفوان و ابن ابی عمیر و جعفربن بشیر می توانیم بگوییم که از ناووسی بودن خودش برگشته است. این سه بزرگوار صفوان، ابن ابی عمیر، جعفر بن بشیر، عمده روایت هایشان بعد از زمان امام صادق و اینها است یعنی کاملا تطبیق می کند که جعفر بن بشیر این عنبسه بن مصعب اوایل بعد از امام صادق ناووسی باشد ولی فرض کنید ده سال بعدش که دوره معمولی نقل حدیث تحمل حدیث ابن ابی عمیر و صفوان و جعفر بن بشیر باشد از این مذهب فاسد دست کشیده باشند. به خصوص نکته ای وجود دارد که این نکته را تأیید می کند این که عنبسه بن مصعب جزو اصحاب الکاظم شمرده است. در رجال شیخ صفحه 340 حدیث 5069 رقم سی ام باب جزو اصحاب الکاظم شمرده شده است. خب اصحاب الکاظم ظاهرش این است که به امام امام کاظم معتقد هستند. بنابراین به نظر می رسد که اگر نگوییم ظاهرا باید عنبسه بن مصعب را امامی دانست و قائل به توبه آن شد و قول حمدویه قابل احتماد نسیت. اگر هم به فرض حمدویه این واقفی باشد یعنی ناووسی باشد که وقف بر امام صادق علیه السلام کرده باشد و اینها به نظر می رسد که شهادت امثال ابن ابی عمیر و صفوان و جعفر بن بشیر جنبه انحلالی دارد. یعنی هم بر صحت مذهبش دلالت می کند هم بر وثاقت راوی دالت می کند. اگر شهادتش در صحت مذهب به جحهت تعارض با قول حمدویه از درجه اعتبار ساقط شود آن قسمت دیگرش از درجه اعتبار ساقط نمی شود. البته گاهی اوقات ما موارد زیادی نقض می کنیم می گوییم اصلا شهادت نداده است. آن یک بحث دیگر است در آن بحث ابن ابی عمیر وصفوان و جعفر بن بشیر، یک بحث این است گاهی اوقات می گویند چون وارد زیادی اینها روایت از ثقه دارند این موارد زیاد کاشف از این است که اصلا شهادت نداده است. آن یک مرحله بحث است که فرض این است که ما مراحل را گذرانده ایم. اما اگر تک و توکی موارد نقض پیدا کنیم که کم باشد و اینها این موارد کم نقض به خصوص نقض هایی که خیلی افرادش معروف نیستند و عرض کنم خدمت شما امثال اینها و تعداد روایت های ابن ابی عمیر و صفوان و اینها از اینها خیلی زیاد نیست، اینها بخواهیم بگوییم که کاشف از این است که اصلا شهادت نداده است نه شهادت داده است ولی شهادتش انحلالی است. یعنی در واقع می خواهد بگوید هم از جهت مذهب وثاقت دارد هم از جهت صدق حدیث وضبط قابل اعتماد هست. اینها با هم دیگر در حجیت ارتباطی نیستند که اگر ما صحت مذهبش را انکار کردیم، آن شهادت به وثاقتش هم با فرض این که اصل شهادت را قبول کردیم که همچین شهادتی داده است و ذاتا هم این شهادت را معتبر دانستیم. مجرد تعارض در بعضی از مدلول این را از اعتبار نمی اندازد. این است که مجموعا به نظر می رسد که اولا عنبسه بن مصعب با توجه به مجموع قرائن امامی است اصلا ناووسی نیست ثانیا اگر هم ناووسی باشد ناووسی بودنش منافات با ثقه بودنش ندارد.بنابراین ما این را به عنوان صحیحه عنبسه بن مصعب تعبیر کردیم به خاطر همین جهت است که اصل ناووسی بودنش را قبول نداریم.

سؤال:

پاسخ: نه آنها اکثار روایت اجلا دلالت بر صحت مذهب نمی کند. در مورد وثاقتش خوب است ولی در مورد صحت مذهب که عمده بحث چیزی که هست در مورد عنبسه بن مصعب صحت مذهب است. از آن دیگر باید از بحث جعفر بن بشیر و ابن ابی عمیر و اینها وثاقت را در آورد. خب این بحث عنبسه بن مصعب. روایت بعدی که ما داریم روایت حلبی است. حالا این روایت ها هم یک بحث های کلی دلالتی دارد اینها را می گذارم بعد بحث می کنم. عرض کردم حتی نحوه دلالتش این جور چیزها حالا یکی یکی بگذارید بخوانم یک جا بعد از تمام شدنش بحث کنم. صحیحه حلبی این صحیحه حلبی یک مقداری با روایت های دیگر ما فرق دارد و یک نوع معارض طوری شاید تلقی شود با سایر روایات. آن این است صحیحه حلبی به دو طریقی که شبیه همان دو طریق قبلا گذشت از محمد بن یعقوب در تهذیب نقل می کند

اخبرنی الشیخ ایده الله عن ابی القاسم جعفر بن محمد و الحسین بن عبید الله عن عده من اصحابنا عن محمد بن یعقوب

همین دو طریقی که قبلا بحثش گذشت که در سند تحویل رخ داده است. سند اول

الشیخ ایده الله عن ابی القاسم جعر بن محمد عن محمد بن یعقوب است که شیخ مفید از ابن قولویه از کلینی است و سند دوم

حسین بن عبید الله عن عده من اسحابنا عن محمد بن یعقوب هست که بحث سندی اش گذشت و گفتیم که هر دو سند معتبر هستند. علاوه بر اینکه اینها طریق به کافی است و این روایت هم در کافی است و بحثی در موردش نیست. سند کافی هم

علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام. حمادی که حلبی از او نقل می کند حماد بن عثمان است. حلبی ای که در این طریق واقع هست عبید الله بن علی حلبی هست و اینها در وثاقتشان بحثی نیست فقط بحثی که در مورد این سند ممکن است شود ابراهیم بن هاشم است که ما عرض کردیم که از اجلا ثقات هست و در وثاقتش بحثی نیست. خب این روایت حلبی است

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا احْتَلَمَ الرَّجُلُ فَأَصَابَ ثَوْبَهُ شَيْ‌ءٌ فَلْيَغْسِلِ الَّذِي أَصَابَهُ وَ إِنْ ظَنَّ أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْ‌ءٌ وَ لَمْ يَسْتَيْقِنْ وَ لَمْ يَرَ مَكَانَهُ فَلْيَنْضَحْهُ بِالْمَاءِ

آب بپاشد و شستن نمی خواهد

وَ إِنْ يَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ يَرَ مَكَانَهُ فَلْيَغْسِلْ ثَوْبَهُ كُلَّهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ

این ممکن است ما بگوییم که از این استفاده می شود که لزوم موافقت قطعیه احسن و خوب هست. ولی به نظر می رسد که با توجه به کثرت روایت های دیگری که در همین مضمون دقیقا واقع شده است که امر می کند این فانه احسن ناظر به این نیست که به اصطلاح مستحب است. ناظر به این جهت هست که اشاره به این می کند که اگر شما این کار را این دو جور ممکن است این فانه احسن را معنا کنیم که چرا فانه احسن را به کار برده است. یکی اینکه می خواهد بگوید که غسل ثوب خودش وجوب تکلیفی ندارد که حتما باید بشورید بلکه به جهت وجوب شرطی دارد می گوید خب همه اش را نشستی می خواهی بعدا با آن نماز بخوانی ممکن است کشف شود که در نجس نماز خواندی بعدا ممکن است کشف شود که این نجس بوده است و همه زندگی ات به نجاست کشیده شود و امثال اینها و فانه احسن در واقع این است که ارشاد به این است که اگر می خواهی از آن مشکلاتی که در اثر استفاده از طرف علم اجمالی بعدا با کشف خلاف برایت ایجاد می شود در امان بمانی این کار را بکن. فانه احسن ناظر به این جهت باشد.

سؤال:

پسخ: نه نه فقط بحث چیز نیست فرض کنید شما این لباس آب به آن بشود که زمین شود بعد متوجه شود که این لباس که آب به آن چکیده است همین نجس بوده است می گوید که کلش را بشور که خیالت راحت شود و دیگری مشکلی ایجاد نشود. این معلوم نیست ناظر به این باشد که میتوانی با همین لباس بدون شستن نماز بخوانی و امثال اینها

سؤآل:

پاسخ: این هم یک نوع مسئله فقهی است ولی مسئله فقهی نه از حکم تکلیفی گاهی اوقات ارشاد به این است که اگر می خواهی به معضل نخوری همچین کاری را بکن. یک نکته دیگری

سؤال:

پاسخ: اولی تعیینیه ما نداریم بعدا در موردش صحبت می کنم

یک جهت دیگر این است که فانه احسن ممکن است ناظر به این باشد که در واقع نه اینکه واقعا می خواهد بگوید که این واقعا نجس نیست ولی وجوب اجتناب بر این ملاک در واقع اشاره به این دارد که کأنه ببینید حالا یک توضیحی بدهم در واقع و اسمهما اکبر من نفعهما. در مورد خمر اسمهما اکبر من نفعهما اشاره به این است که این حکمی که اینجا وجود دارد ولو از یک جهتی خب چون شاید واقعا پاک باشد شما از یک چیزی اجتناب کردید که واقعا نجس نبوده است ولی به دلیل مصالحی که اقتضا می کند مصلحت اجتناب از این بر مصحلت عدم اجتناب می چربد. یعنی همان اشار به نکته جعل داشته باشد که مصالح اینها می چربد. البته همه اینها خلاف ظاهر است ولی جمع بین این و سایر روایات را ما می توانیم به این نحو کنیم. حالا یک توضیحی من اینجا فردا می دهم که عرض کنم خدمت شما چرا ما همچین جمع شما ممکن است بگویید یک جور جمع دیگر این است که سایر روایات را حمل بر استحباب کنید. به قرینه فانه احسن امری که در سایر روایات وارد شده است امر را حمل بر استحباب کنید. اگر یک روایت وارد شد گفت که مثلا اغسل فی یوم الجمعه. یک روایت دیگر گفت اغسل فی یوم الجمعه فانه احسن.و شما چه کار می کنید؟ می گویید که غسل یوم الجمعه مستحب است. حمل امر بر استحباب روشن تر از این وجوه جمعی است که شما می خواهید ذکر کنید. چرا اینجا اینرا نمی کنید. این وجه جمع حمل امر بر استحباب را انجام نمی دهید. این را فردا توضیح می دهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد